



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۷ / ۰۷
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	مطلب اول: دلیل بر شرطیت تمکن از تصرف					
عنوان ۶	اقسام روایات ناظر به شرطیت تمکن در تصرف: • طایفه اول • طایفه دوم • طایفه سوم					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در دلیل «اشترط تمکن از تصرف، در اصل وجوب زکات» بود. به آیات اشاره کردیم و درباره آیات بحث کردیم. خلاصه بحثمان در آیات کریمه قرآن این بود که بر اساس آیات کریمه قرآن، مقتضی وجوب زکات، در مالی که تمکن از تصرف در آن نیست، وجود ندارد. یعنی اساساً دلیل وجوب زکات و بلکه ادله وجوب زکات در آیات کریمه قرآنی، شامل مالی که تمکن از تصرف در آن نباشد نیست و منصرف از چنین مالی است. به تعبیر و تبیینی که ما در محل خود کردیم. منتقل شدیم به روایات مربوطه و گفتیم به لحاظ لسان روایی شان، چهار طایفه روایت داریم.

طایفه اول

روایات طایفه اولی روایاتی بودند که درباره عدم تمکن از تصرف در مال به سبب غیبت المال بود؛ یعنی خود مال غایب بود. اما مالک مال، حاضر است؛ در وطنش است؛ در محل کارش است؛ اما مالش گم شده است و الآن مالش موجود نیست. روایاتی را خواندیم که در این روایات، گفتیم مالی که از دسترس مالکش دور شده است، مادامی که مالک به مال دسترسی ندارد، متعلق زکات نیست. بعد از اینکه مالک دسترسی به آن مال پیدا کرد، تازه تعلق زکات به آن حاصل می شود و باید از این تاریخ حولش را شروع کند. اگر حول گذشت، اینجا باید زکاتش را بدهد.

از طایفه اول یک روایت دیگر ماند که بد نیست متعرضش شویم:

صحیحہ عبدالله بن سنان است، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«لَا صَدَقَةً عَلَى الدِّينِ وَلَا عَلَى الْمَالِ الْغَائِبِ عَنْكَ حَتَّى يَقَعَ فِي يَدَيْكَ»^۱.

شاهد همین است که می فرماید بر چنین مالی زکات نیست. مالی که از مالکش غایب است، زکات بر او واجب نیست تا به دست تو برسد. اگر آن مال به دستتان رسید، آن وقت باید حول را آغاز کنید و از آن روز و از آن لحظه به بعد، وجوب زکات با شرایط خودش به آن تعلق می گیرد.

طایفه دوم

از روایات طایفه که قبلاً هم اشاره کردیم، آن طایفه از روایاتی است که درباره مالی وارد شده است که خود مالک غایب است، نه اینکه مالک حاضر باشد و مالش غائب باشد، مالش مفقود باشد و مالش در دسترس او نباشد. نه! بلکه خود مالک غائب است، اما مالش هست. این دسته از روایات هم دلالت دارند بر اینکه مادامی که خود مالک غائب است، زکات به مالش تعلق نمی گیرد تا وقتی که برگردد و بر مالش تسلط پیدا کند. آن وقت زکات به آن تعلق می گیرد و باید حول را شروع کند. تعدادی از روایات در این رابطه داریم که به تدریج می خوانیم.

روایت اول: موثقه اسحاق بن عمار

روایت اول موثقه اسحاق بن عمار است که سند آن صحیح است:

«سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ فَيَغِيبُ بَعْضُ وَلَدِهِ فَلَا يَدْرِي أَيْنَ هُوَ وَمَاتَ الرَّجُلُ فَكَيْفَ يُصْنَعُ بِمِيرَاثِ الْغَائِبِ مِنْ أَبِيهِ؟ قَالَ: يُعْزَلُ حَتَّى يَجِيءَ قُلْتُ: فَعَلَى مَالِهِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: لَا حَتَّى يَجِيءَ قُلْتُ: فَإِذَا هُوَ جَاءَ أَيْزَكِيهِ؟ فَقَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ»^۲.

گفته شده فرق بین ولد و ولد این است که اگر ولد گفته شود، فقط به فرزندان دلالت دارد و اگر گفته شود ولد، شامل همه خانواده و اهلش می شود. در اینجا هر دو مورد درست است. «فَيَغِيبُ بَعْضُ وَلَدِهِ» چون اول گفت: «يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ» خود این قرینه است که باید «ولد» گفت.

در این وسائل الشیعه هایی که در دست داریم و تصحیح هایی که شده اینجا «فلا یدری» دارد که ضمیرش به رجل می خورد. به نظر می رسد که اقوی این است که «فلا یدری» باشد؛ یعنی حالا نه تنها آن رجلی که یکنه له الولد، بلکه دیگران هم نمی دانند. معلوم نیست این مرد کجاست (فلا یدری).

«وَمَاتَ الرَّجُلُ» یکی از قرائنی که حرف ما را تأیید می کند که باید «لا یدری» باشد، همین عبارت «وَمَاتَ الرَّجُلُ» است؛ یعنی چون این شخص زمان بعد از موت رجل حرف می زند؛ اینجا دیگر گفته نمی شود «لا یدری»!

«فَكَيْفَ يُصْنَعُ بِمِيرَاثِ الْغَائِبِ مِنْ أَبِيهِ» میراث این کسی را که غائب است، چه کار کند؟ «يُعْزَلُ حَتَّى يَجِيءَ» سهمش را کنار می گذارند تا برگردد. «قُلْتُ: فَعَلَى مَالِهِ زَكَاةٌ؟» این مالش که کنار گذاشته می شود آیا زکات بر او واجب می شود؟ «قَالَ: لَا حَتَّى يَجِيءَ». اینجا موضع شاهد ماست که زکات به او تعلق نمی گیرد تا خودش برگردد. حالا اگر برگشت و به مالش رسید

۱ وسائل الشیعه؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۵، ح ۶.

۲ الکافی؛ کتاب الزکاة، باب المال الذی لا یحول علیه الحول فی ید صاحبه، ح ۱. [عبارت روایت الولد است و در نرم افزار در تمام نسخه ها به همین قرائت است. اما استناد عليه السلام به صورت «الولد» و «بعض ولد» خواندند. مقرر.]

چه؟ «لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ». وقتی هم برگشت این طور نیست که در آن زمانی که او غائب بوده است و نیز چون حول بر آن گذشته است، باید ما آن حول را حساب کنیم و در این مورد چون این مالش حول بر آن گذشته است و نصاب هم دارد، وقتی از سفر رسید، باید زکاتش را بدهد! خیر؛ زکات واجب نیست. وقتی از سفر رسید تازه زکات بر او واجب می شود و وقتی تازه زکاتش واجب شد، باید صبر کنیم تا حول بر آن بگذرد، در این وقت زکاتش را بدهد.

پرسشگر: ...

معظم له: منظور از «رجل»، پدر است، «مات الرجل». سؤال این است که «عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ ...» یک پدری است که پسری دارد و این ولد غائب می شود. بعد این ولد بر می گردد. یعنی بعد از موت پدر بر می گردد. بعد سؤال می کند که حالا که برگشته است، آیا زکات بر مالش واجب است؟ حضرت می فرماید: از آن لحظه ای که رسید، تازه زکات به او تعلق می گیرد. لذا ما گفتیم به قرینه «مات الرجل»، شاید أدق این باشد که منظور «فلا يدري أين هو» نه «فلا يدري» که در نسخه چاپ شده «لا يدري» است. ظاهراً «فلا يدري» انسب باشد. و همچنین «كَيْفَ يُصْنَعُ بِمِيرَاثِ الْغَائِبِ» آن «يصنع» قطعاً مجهول است. این خودش تناسب دارد که آنجا هم «فلا يدري أين هو» باشد.

پرسشگر: ...

معظم له: آن غیبتی مراد است که تمکن از تصرف را از او سلب کند، نه غیبتی که به قول شما رفته عتبات و می تواند قشنگ تلفن کند و بگوید که زکات مال را بدهید، خمسش را بدهید. این غیبتی که اینجا گفته می شود از آن جاهایی است که فهم عرفی به ما کمک می کند یا بگویید مناسبات حکم و موضوع؛ که در اینجا است که مناسبات حکم و موضوع اثر می کند و این حرف درستی است که ما در فقه مان و همچنین در استظهارات اصولی مان - عرضمان این است که - مناسبات حکم و موضوع ظهور می دهند به کلام؛ گرچه قرینه لفظیه خاصی در کار نیست؛ اما مناسبت حکم و موضوع گاهی اقتضای تقیید می کند.

روایت دوم: روایت اسحاق بن عمار

روایت دیگر روایت سوم از همین باب است. باز هم از نظر سندی صحیح است که کلینی روایت می کند که احتمال اتحاد روایتین هم می رود؛ یعنی اتحاد حادثه روایتین؛ چون باز هم راوی مباشر اسحاق بن عمار است و مروی عنه حضرت امام کاظم علیه السلام است:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرَثَ مَالًا وَالرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدَمَ قُلْتُ: أَيُزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ»^۱.

اینجا دیگر رجل خود وارث است. رجل در آن روایت قبلی پدر بود؛ یعنی میت بود. کسی ارثی به او می رسد و خودش غایب است. آیا زکات واجب است؟ این «وَرَثَ مَالًا» یعنی المورث مات. «هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟» قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدَمَ قُلْتُ: أَيُزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ». ببینید این مصداق خوبی است برای اختلاف لفظ و وحدت معنا. یعنی

اینکه اگر بخواهید مثال بزنید که چگونه می شود یک روایتی را با دو لفظ بیان کرد، ولی معنا واحد باشد؟ اینجا لفظ این دو روایت واحد نیست؛ اما معنا واحد است. لذا ظاهراً واقعه یک واقعه است؛ منتها با دو بیان گفته شده است.

روایت سوم: روایت زرارہ

روایت دیگر باز هم در همین رابطه روایت هفتم از همین باب است. روایت هفتم را شیخ روایت می کند.
 یاسنادہ عن علی بن الحسن بن فضال عن أخويه عن أبيهما عن الحسن بن الجهم عن عبدالله بن بكير عن زرارۃ عن أبي عبدالله عليه السلام: ...

ما بحثی در اسناد شیخ به علی بن الحسن بن فضال داریم. اگر لازم بود، بحثش را می کنیم؛ ولی اجمالاً ما این اسناد را قبول داریم. یعنی چون در سند احمد بن محمد بن عطار است، ظاهراً که در وثاقتش تشکیک شده است و ما هم احمد بن محمد بن عطار را تصحیح کردیم. به هر حال، اسناد شیخ به علی بن الحسن بن فضال را صحیح می دانیم. خود علی بن الحسن که ثقة است. «عن أخويه» که آنها هم ثقة هستند «عن أبيهما» که او هم ثقة است. «عن الحسن بن الجهم» هم که ثقة است. «عن عبدالله بن بكير» «عن زرارۃ» که همگی ثقاتند.

یاسنادہ عن علی بن الحسن بن فضال عن أخويه عن أبيهما عن الحسن بن الجهم عن عبدالله بن بكير عن زرارۃ عن أبي عبدالله عليه السلام:

«أنه قال في رجلٍ ماله عنه غائبٌ لا يقدر على أخذه قال: فلا زكاةَ عليه حتى يخرجَ فإذا خرجَ زكاةٌ لعامٍ واحدٍ فإن كان يدعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ»^١.

این از شواهد طایفه قبل است که ما این را جزء روایت قبل نیاوردیم؛ اما می شود این را هم جزء روایت طایفه قبل آورد.
 «أنه قال في رجلٍ ماله عنه غائبٌ لا يقدر على أخذه» ببینید که می فرماید: «ماله عنه غائب» این از مصادیق روایات طایفه قبل است. «قال: فلا زكاةَ عليه حتى يخرجَ» منظور از «يخرج» یعنی آن مال یخرج الیه؛ یعنی یظهر. مراد از اینکه می فرماید «يخرج» یعنی تا اینکه مالش ظاهر شود و به دستش برسد. «فإذا خرجَ زكاةٌ لعامٍ واحدٍ» گفتیم این «عام واحد» یعنی عام بعد از دسترسی به مالش است. همان چیزی که در روایت دیگر آمده بود که باید حول را از آن زمانی که مال به دستش می رسد شروع کند. «فإن كان يدعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ» حالا اگر در طول این مدتی که مال دست او نبوده بلکه مال دست فرد دیگری بوده، مال در جایی بوده، اما خوب به سادگی می توانسته برود و در مال تصرف کند؛ دو سال، سه سال و چهار سال هم گذشته؛ در چنین صورتی زکات تمام آن سال هایی که بر او گذشته است، بر او واجب خواهد شد. دیگر زکات عام واحد نیست؛ بلکه زکات تمام سنین قبلی است. این هم از روایات طایفه اول و دوم که این روایت اخیر را گفتیم باز هم ملحق می شود به طایفه اول که مربوط به مالی است که غائب از صاحبش است.

طایفه سوم

طایفه ای از روایات است که سبب عدم تمکن از تصرف نه غیبت مال از مالک است و نه غیبت مالک است از مال؛ بلکه وجود مانع است؛ یعنی مال هست، مالک هست ولی غاصبی، مانعی از دسترسی مالک به مال خودش منع می کند. در ذیل طایفه سوم، این روایت درباره اش آمده است:

محمد بن ادریس فی آخر السرائر نقلاً من کتاب محمد بن علی بن محبوب عن علی بن سند بن صفوان عن عیص بن القاسم ...

ما این را گفتیم که این نقل صاحب سرائر از کتاب محمد بن علی بن محبوب قابل اعتماد است؛ با اینکه گفته است: نقلاً عن کتاب محمد بن علی بن محبوب. خوب بین ابن ادریس تا محمد بن علی بن محبوب چند واسطه وجود دارد؛ لکن این را گفتیم خصوصاً؛ چرا این در حکم حدیث مسند است؟ چون ابن ادریس قائل به حجیت خبر واحد نیست و به خبر واحد عمل نمی کند؛ وقتی می فرماید: نقلاً عن کتاب محمد بن علی بن محبوب، یعنی این کتاب باید به تواتر به او برسد، نه به خبر واحد یا مثلاً خط که یک قرینه حسی است. خلاصه حتماً باید این کتاب به او رسیده باشد (و نه حدساً). اینکه می فرماید: نقلاً عن کتاب محمد بن علی بن محبوب، این نقل حسی است نه نقل حدسی و نقل حسی مباشر هم است و لذاست به این دلیل، ما می گوئیم نقل ابن ادریس در مستطرفات سرائر، و این گونه نقل ها - چند تا نقل از این قبیل داریم - و این نقل را ما معتبر می دانیم و این نقل را حکم مرسل بدان نمی دهیم؛ بلکه حکم مسند به آن می دهیم.

محمد بن ادریس فی آخر السرائر نقلاً من کتاب محمد بن علی بن محبوب عن علی بن سند بن صفوان عن عیص بن القاسم عن أبي عبد الله عليه السلام:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ أَعْلَيْهَا زَكَاةً؟ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا»^۱.

حالاً اینجا چند نکته در این روایت وجود دارد. نکته اول این است - که خوب، شاهد بحث ما در این روایت این است - که مال به وسیله مانع، از تصرف مالکش خارج شده است. شوهر این زن مال را گرفته و به این زن نمی دهد و اجازه نمی دهد که زن در مالش تصرف کند. حضرت فرمود - که از عبارت «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا» استفاده می شود - که یعنی «لا تجب علیها زکاة» خوب این بخش از روایت، شاهد بحث ماست و گرچه این «لا تجب علیها زکاة» مقدر است؛ اما خوب قرینه هست بر این و این محذوف، محذوف معلومی است که حذف شده است.

دو وجه در «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا»

بحثی که در این روایت هست، در جمله بعد است که «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا» خوب، یعنی ظاهر این عبارت این است که باید آن کسی که منع کرده است، او باید زکات بدهد و این برخلاف مسلمات فقه ما است که یعنی چه که او باید زکات این شخص را بدهد؟ ما در سابق گفتیم یکی از شرایط وجوب زکات، - قبلاً گفتیم که - شخصی که مال دست اوست، مالک باشد. مالک مال باشد. بر غیر مالک مال که زکات نیست. بر مالی که ملک او نیست، زکات نیست. پس یعنی چه که «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا»؟ اینجا جای بحث است. ظاهر این است - شاید قبلاً اشاره کردیم - که مراد از «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي

مَنْعَهَا یعنی ذنب این کار، یعنی عقوبت این کار، بر عهده این کسی است که این زن را از ادای زکاتش منع کرده است. گناهی بر خود زن نیست؛ ولی او گناه کرده است از اینکه زن را منع کرده است که زکات مالش را بدهد. «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنْعَهَا» نه به معنای اینکه وجوب زکات (بر عهده مانع زکات است) بلکه اثر ترک عمل به وجوب زکات است. ظهورش در این است که «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنْعَهَا» یعنی وزر این کار بر کیست؟ وزر این کار بر آن کسی است که زن را منع کرده است از دادن زکات. وزرش بر خود زن نیست. خود این زن اگر این مال دستش بود، زکاتش را می داد. پس «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنْعَهَا» یعنی «إِنَّمَا الْوِزْرُ عَلَى الَّذِي مَنْعَهَا».

البته وجه دیگری هست که مراد «أَخَذَ الْمَالَ قَرْضًا» باشد؛ لذا فرمود: «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنْعَهَا» یعنی یک وجه حمل روایت این است که اصلاً روایت مراد از «أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ» یعنی «أَخَذَهُ قَرْضًا». قرض گرفته بود و لذا زن قادر بر مال نبود که در این صورت بگوییم اصلاً این روایت از روایات وارده در قرض مقترض، یعنی در مال قرض گرفته شده است که می گوید: مالی که قرض گرفته شده باشد، زکاتش بر صاحب مال نیست؛ بلکه بر کسی است که این مال را قرض گرفته است. این هم وجه مناسبی است که ما معتقدیم این وجه واردی است. آن وجه اولی که گفتیم ممکن است کسی اشکال کند در آن وجه به دلیل مؤونه تقدیر؛ چون تقدیر لازم است و این تقدیر مؤونه دارد. آن وجه اول چون مؤونه بیشتری دارد، وجه دیگر اولی است از آن که مراد «أَخَذَ الْمَالَ قَرْضًا» باشد.

ولی به هر حال شاهد بحث ما هست. حالا البته نه به عنوان این طایفه سوم. آن وقت این روایت وارد می شود در طایفه چهارم؛ چون طایفه چهارم آن طایفه روایاتی است که در موارد عدم تمکن از تصرفی وارد شده است که به دلیل قرض و رهن و دین و امثال اینها تمکن در مال نیست؛ یعنی اگر ما این وجه دوم را در این روایت بپذیریم روایت از مصادیق روایت طایفه سومی - که ما گفتیم - خارج می شود و وارد می شود در روایت طایفه چهارم.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا دنبال می کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين